

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

انشاء بودن اقرار

در بحث گذشته به مناسبت بیان نمودیم که اقرار از مقوله انشاء است؛ شاهد این مدعا این است که اگر شخصی اقرار نمود، دیگر قاعده صدق و کذب در مورد او جریان ندارد و در نتیجه او را ملزم به اقرارش می‌کنند.

از مرحوم فاضل مقداد(ره)، مرحوم شهید اول (ره) و مرحوم شیخ انصاری (ره) برای ما چنین نقل نمودند که این بزرگان تصریح به خبر بودن اقرار نموده‌اند. اولاً در مباحث علمی و اجتهادی صرف این‌که برخی بزرگان نظری را بیان نمودند نباید ما را متوقف نماید.

ثانیاً در این قبیل مسائل امکان دارد در نظر شخصی یک امر همراه با قرائنی افاده اخباریت و در نظر شخص دیگر افاده انشائیت داشته باشد. آنچه به نظر ما می‌رسد این است که اقرار یک شخص سبب می‌شود آن شخص امری را بر ذمه خویش اعتبار نماید و لذا همان ملاکی که در باب انشاء وجود دارد – در باب خبر و انشاء این ملاک ذکر خواهد شد – در باب اقرار نیز صادق است.

مثلاً زمانی که شخص می‌گوید: من این مقدار پول را به این فرد بدهکار هستم، این مطلب را اظهار نموده و همین مقدار برای اخذ این دین کافی است.

در باب اقرار به اسلام یا شهادت به اسلام که یکی از مصادیق اقرار است نیز مطلب چنین می‌باشد؛ یعنی اگر شخصی اقرار کند که من مسلمان هستم، نباید تفحص نمود که آیا او راست می‌گوید یا خیر؟!

اقرار در قاعده «مَنْ مَلَكَ شَيْئًا مَلَكَ الْاِقْرَارَ بِهِ» نیز به این معنا است که اقرار این شخص نافذ است نه این‌که بروید تحقیق و تفحص کنید که آیا این شخص در اقراری که انجام داده صادق است یا خیر؟!

درباره وکیلی می‌تواند مال موکل را بفروشد نیز اگر او بگوید من فلان مال موکلم را فروختم، این اقرار نیز نافذ است و لذا نباید به او بگوئیم لازم است بیّنه بیاوری و یا فحص نمائیم که اقرارش صادق است یا کاذب؟!

یا در مورد اقرار در دادگاه‌ها، صرف نظر از تحقق باقی شرائط مانند داشتن اختیار، مکلف بودن و... اگر شخص اقرار به عملی نمود، اما لزومی ندارد در مورد صدق یا کذب این اقرار تحقیق نماید؛ لذا به این اقرار اثر بار می‌شود.

گفتیم بحث از معانی حرفیه در سه مقام است. مقام اول حقیقت معنای حرفی و غیر استقلالی بودن آن. برخلاف دوره سابق که قائل به تفصیل شدیم، در این دوره گفتیم حق با مرحوم اصفهانی (ره) است و تمام حروف عنوان رابط را دارند.<sup>[1]</sup>

#### مقام دوم (موضوع له حروف)

مقام دوم موضوع له حروف است. موضوع له حروف روشن است؛ مثلاً «من» با توجه به حقیقت حروف، ربط در ابتدائیت، «إلی» ربط در استعلائییت و «فی» ربط در ظرفیت دارد. از آن جهت که عهده‌دار این بحث علم لغت است، لذا بحث خاصی ندارد.

#### مقام سوم (کیفیت موضوع له حروف)

به مقام سوم که بحث از کیفیت موضوع له در باب حروف است، در اصول توجه شده‌است. در این مسئله مجموعاً سه قول وجود دارد:

الف- مرحوم آخوند (ره) و صاحب فصول (ره): وضع، موضوع له و مستعمل فیه عام است.

ب- وضع و موضوع له عام، اما مستعمل فیه خاص است.

ج- وضع عام، اما موضوع له و مستعمل فیه خاص است.

#### کلام مرحوم نائینی (ره)

نظر مرحوم نائینی (ره) را طی چند نکته می‌توان بیان نمود:

**نکته اول:** مقسم این معنا که مفهوم کلی قابل صدق بر کثیرین باشد و مفهوم جزئی قابل صدق بر کثیرین نباشد، مفاهیم اسمیه است.

اما در باب مفاهیم و معانی حرفیه این کلیت و جزئیت راه ندارد؛ برای این‌که این معانی از سنخ وجودات هستند و معنایی را در ظرف استعمال ایجاد می‌کنند و غیر از این ظرف، ظرف دیگری برای آن‌ها متصور نیست و قبل از آن چیزی نیستند. در مقابل مفاهیم اسمی قبل از استعمال نیز قابلیت و عدم قابلیت صدق بر کثیرین را دارند.

**نکته دوم:** کلیت و جزئیت نه به معنای کلی و مصداق مانند مفاهیم اسمی، بلکه به معنایی دیگر یعنی عنوان و معنوی در مورد معانی حرفی وجود دارد؛ به این بیان که طبق نظریه مشهور وضع عام و موضوع له خاص بودن در حروف به این معنا است که معنای حروف به تعداد استعمالات آن مختلف است و لذا طبق این مبنا باید قائل به اشتراک لفظی شویم.

اما مرحوم نائینی (ره) می‌فرماید: موضوع له حروف هر چند عام است اما عامی نیست که در آن مسئله صدق بر کثیرین وجود داشته باشد و جزئیات خارجیه مصداق برای آن کلی باشند، بلکه هر استعمال، خصوصیتی دارد؛ مثلاً در «سرت من البصره إلی الکوفه» یک خصوصیت مربوط به «سیر»، یک خصوصیت مربوط به «بصره» و یک خصوصیت مربوط به «کوفه» است

که حرف «من» و «إلی» بین اینها ایجاد ربط کرده‌است.

همچنین اگر این استعمال در آنات مختلف تکرار شد نیز خصوصیتی جدید محقق می‌شود و ربط ایجاد شده در استعمال دوم غیر از ربط ایجاد شده در استعمال اول است.

**نکته سوم:** یکی از اثرات تفاوت معنای کلی در مفاهیم اسمی و حرفی در این مسئله ظاهر می‌شود که عموم در اسماء این قابلیت را دارد که «عقد الحمل» قضیه قرار بگیرد، اما عموم در حروف همواره «عقد الوضع» است؛ مثلاً در «زیدُ انسانٌ»، انسان که معنای کلی عام است «عقد الحمل» قضیه قرار گرفته‌است.

اما معنای حرفی هیچ گاه «عقد الحمل» قضیه قرار نمی‌گیرد و همواره «عقد الوضع» است؛ برای این‌که واضع عنوانی عام و اجمالی را در نظر گرفته و می‌گوید: حروف را برای این عنوان کلی در ظرف استعمال قرار می‌دهم که این خصوصیات از عوارض لاحقه استعمال و وجود هستند.

**نکته چهارم:** با این‌که هر استعمالی خصوصیات مختلفی دارد یعنی گاهی می‌گوئیم: «سرت من قمِ إلی طهران»، «سرت من قمِ إلی اراک»، «سرت من قمِ إلی مشهد» و... و با تغییر اطراف، ایجاد نیز مختلف می‌شود، اما تمام بحث در این است که ببینیم آیا در این استعمالات، خصوصیات داخل در حقیقت، معنا و موضوع له حرف است و یا این‌که این خصوصیات از لوازم وجود است؟!

به بیان دیگر یک گونه از لوازم مربوط به وجود و گونه دیگر مربوط به ماهیت هستند. باید دید خصوصیات لاحقه در باب استعمال مانند مبدأ و منتهای سیر از لوازم وجود است؛ یعنی اگر معنای حرفی موجود شود، این خصوصیات لوازم و عوارض آن هستند.

یا این‌که این خصوصیات از لوازم ماهیت حروف و داخل در حقیقت معنای حرفی می‌باشند که در نتیجه اگر آن‌ها را از حروف بگیریم، معنای حرفی معنایی نخواهد داشت.

**نکته پنجم:** بیان شد که عده‌ای موضوع له در باب حروف را خاص می‌دانند. مرحوم نائینی (ره) می‌فرماید: این مبنا ریشه در دو مطلب دارد:

الف- معنای حرفی متقوم به غیر است لذا باید جزئی باشد. ایشان در پاسخ می‌فرماید: غیر، از لوازم وجودی معنای حرفی است نه از لوازم ماهیت.

مثلاً در اعراض هر چند می‌گویند آن‌ها متقوم به محل هستند، اما محل داخل در ماهیت عرض نیست بلکه از لوازم وجودی آن است. در این مسئله نیز می‌گوئیم هر چند معنای حرفی متقوم به غیر است اما غیر، از لوازم وجودی آن است.

ب- حقیقت حروف ایجادیت است و ایجادیت به معنای وجود است و وجود نیز مساوق با تشخیص و جزئیت است؛ در نتیجه باید بگوئیم معانی حرفیه جزئی هستند. به بیان دیگر ایجادیت با کلیت منافات دارد.

مرحوم نائینی (ره) در جواب می‌فرماید: اگر بگوئیم کلی طبیعی در عالم خارج موجود نیست این مطلب صحیح است و ایجادیت با کلیت منافات دارد.

اما اگر پذیرفتیم که کلی طبیعی در عالم خارج موجود است؛ با موردی مواجه می‌شویم که وجود و کلیت در کنار یکدیگر موجود هستند؛ در نتیجه وجود با کلیت تنافی نخواهد داشت.

به بیان دیگر – ولو مرحوم نائینی (ره) در کلام خود تصریح به این مطلب ندارد – ایشان می‌فرماید: فلاسفه و مناطق در این بحث دچار تناقض شده‌اند به این بیان که از یک طرف می‌گویند وجود مساوق با تشخیص و جزئیت است و از طرف دیگر می‌گویند کلی طبیعی به وجود یک فردش نیز موجود می‌شود؛ یعنی زید هم فرد و هم کلی است و اگر چنین باشد کلی با وجود و ایجادیت تباین ندارد.

خلاصه کلام مرحوم نائینی (ره) این است که معنای حرفی دو خصوصیت دارد: الف – متقوم به غیر است و غیر جزء ماهیت آن نیست بلکه از لوازم وجودی است؛ پس معنای حرفی با کلیت منافات ندارد.

ب – هر چند معنای حرفی ایجادی است اما ایجادیت با کلیت منافات ندارد؛ در نتیجه موضوع له در حروف کلی است که مصداق ندارد و مراد همان عنوان اجمالی – چیزی که در موطن استعمال ایجاد می‌شود – است که واضع آن را تصور نموده و حروف را در مقابل آن قرار می‌دهد و حروف معنون برای این عنوان هستند.<sup>[2]</sup>

و صَلَّی اللّٰه علی محمد و آلّه الطاهرين

[1] □ شروع بحث مذکور از جلسه 62 مورخ 16/10/99 است.

[2] □ «المقام الثانی: فی عموم الموضوع له و خصوصه و الأقوال فیہ ثلاثة قول: بأنّ کلاً من الوضع و الموضوع له و المستعمل فیہ فی الحروف عامّ. و قول: بأنّ الوضع و الموضوع له عامّ و المستعمل فیہ خاصّ. و قول: بأنّ الوضع عامّ و الموضوع له و المستعمل فیہ خاصّ. و قبل تحقیق الحال ینبغي تمهید مقدّمة لتحریر محلّ النزاع، و بیان الفارق بین الکلیّة و الجزئیة المبحوث عنهما فی الحروف، و الکلیّة و الجزئیة الّتی تتّصف بالأسماء بهما. و حاصل المقدّمة: هو أنّ ما یقال فی تفسیر الکلیّة و الجزئیة: من أنّ المفهوم من أنّ امتنع فرض صدقه علی کثیرین فجزئیّ و إلّا فکلیّ، أنّما یرتفع فی المفاهیم الاسمیة، و أمّا المعانی الحرفیة، فلا یمکن اتصافها بالکلیة و الجزئیة بهذا المعنی، لما عرفت: من أنّه لیس للحروف مفاهیم متقرّرة یمکن لحاظها، حتّیّ یحکم علیها بامتناع الصدق و عدم الامتناع، بل الحروف أنّما وضعت لإيجاد المعانی فی الغیر فی موطن الاستعمال، من دون ان یرتفع لها وعاء غیر وعاء الاستعمال، و من المعلوم أنّ وصف الشّیء بامتناع فرض صدقه علی کثیرین و عدم امتناعه، أنّما هو بعد تقرّر ذلك الشّیء فی وعاء من الأوعیة، و المعنی الحرفی لم یکن له تقرّر إلّا فی وعاء الاستعمال، فلا معنی لأن یتّصف بامتناع فرض صدقه علی کثیرین و عدم امتناعه. و الحاصل: أنّ الشّیء الموجود الخارجی بما أنّه موجود خارجيّ لا یتّصف بالکلیّة و الجزئیة، إذ الکلیّة و الجزئیة أنّما تعرضان للمفاهیم، و المفروض أنّ المعنی الحرفی قوامه بإيجادها، فلا یتصوّر فیہ الکلیّة و الجزئیة بذلك المعنی بل الکلیّة و الجزئیة المبحوث عنهما فی باب الحروف أنّما تكون بمعنی آخر، و هو أنّ الموجد فی الحروف فی جمیع مواطن الاستعمالات، هل هو امر واحد بالهویة، و تكون الخصوصیّات اللاحقة لها فی تلك المواطن خارجة عن حریم المعنی الحرفی، و أنّما هی من خصوصیّات الاستعمالات؛ أو أنّ تلك الخصوصیّات داخلّة فی حریم المعنی الحرفی، و مقوّمه له؟...» فوائد الاصول، ج1، ص: 54 تا 59.